

نمودار یک: تناقضات مالکیت در فاز پائینی جامعه کمونیستی

مقوله

ویژگی‌های مالکیت	ابزار تولید	نیروی کار
۱- هدف	Y یا K	Y یا L
۲- بازتولید گسترده	Y و K	LPI و YI
۳- شکل هماهنگی	برنامه	بازار
۴- میانجی	هیأت هماهنگ کننده	بازار پول
۵- برداشتن پول	نه	آری
۶- رابطه تولیدکنندگان	مالکیت برابر	مالکیت برابر
۷- رابطه توزیع	برابری	بر طبق توزیع
۸- جهت‌گیری	ابزار تولید-نیروی کار-ابزار تولید	نیروی کار-ابزار تولید-نیروی کار
۹- گرایش	از هم پاشیدگی مالکیت خصوصی، نیروی کار	از هم پاشیدگی مالکیت و ابزار تولید
۱۰- مورد محدود کننده	بردگی دولتی	سرمایه داری
۱۱- جنبه مثبت به رسمیت شناختن انسان‌ها، به رسمیت شناختن در شکل بیگانه، ناهمگنی انسان‌ها		به شکل بیگانه

بدین ترتیب تحقق گرایشات مالکیت خصوصی نیروی کار در این زمینه مشخص پیش می‌آید تا در انتزاع و تجرید. مالکین نیروی کار در چارچوب محیطی که توسط مالکیت مشترک ابزار تولید شکل گرفته است عمل می‌کنند. مثلاً امنیتی که در اثر دست‌رسی قطعی به ابزار تولید وجود دارد بر رفتار مالکین نیروی کار اثر می‌گذارد، فعالیت کاری آن‌ها دیگر تحت شرایط تهدید به بیکاری صورت نمی‌گیرد.^{۲۶} همین‌طور هم، مسئولیت نسبت به منافع کل که به عهده مرکز است وابستگی به عنایات مرکز را تقویت می‌کند. بدین ترتیب نقش تنظیم کننده بازار مخدوش و تحت‌الشعاع قرار می‌گیرد.^{۲۷}

^{۲۶} نگاه کنید به اقتصاد کمبود در دو جلد اثر یانوس کورنای، آمستردام، شمال هلند. سال ۱۹۸۰ صفحه ۲۵۱ و دنباله آن. هم‌چنین نگاه کنید به همان اثر یادشده از لیوویتس سال ۱۹۸۵.

^{۲۷} نگاه کنید به مقاله مجارستان: به سوی یک اقتصاد سوسیالیستی بازار اثر پیتر بی هاری در مجله بررسی اقتصاد سیاسی شماره ۱۸ سال ۱۹۸۵ صفحه ۱۸. بی‌هاری استدلال می‌کند که در عین حال که شرکت‌های مجاری از

از بُعد مالکیت خصوصی نیروی کار، چنین الگوهایی ممکن است به مثابه پی‌آمد دخالت اداری، پدرسروزی و قیمومیت خرده بورژوازی نگریسته شود. با این همه، گرایشات موجود در مالکیت مشترک ابزار تولید را بیش از آن چه نشان می‌دهند باز می‌تابند. حتی جایی که توزیع درآمد شخصی در اختیار خود تولیدکننده است، گرایش به افزایش این درآمد به شیوه‌ای که اختلاف درآمدها را تقلیل دهند - بدون توجه به گرایشات موجود در بازدهی و درآمد خالص - وجود دارد.^{۲۸} در چنین موردی، از جانب کسانی که موقعیت چندان مناسبی ندارند تأکید ضمنی می‌شود مبنی بر این که آن‌ها محق و مجازند در افزایش عمومی ثروت در جامعه به طور مساوی سهیم شوند. این تأکید ضمنی بر این مبنا است که ابزار تولید ثروت اجتماعی است نه ثروت گروهی.

در عین این که چنین گرایشاتی ممکن است به مثابه "کمونیسم خام"، "خوردن از کیسه عموم"، "تساوی طلبی خرده بورژوازی" و در حقیقت "بیگانه با پرولتاریا" رد شود، مهم است بپذیریم که این‌ها عنصر ذاتی تولیدکنندگان به مثابه مالکین مشترک ابزار تولیدند و نمی‌توان آن‌ها را صرفاً با توصیه و تشویق از میان برد.^{۲۹} با این همه، تأثیر آن‌ها این است که وجه مالکیت خصوصی بر نیروی کار را تحت تأثیر قرار دهند و از بین ببرند.

علی‌رغم گرایشات منفی و ذاتی حقوق بورژوازی، مالکیت خصوصی نیروی کار نیز بخش اساسی فاز پائینی جامعه کمونیستی را تشکیل می‌دهند و نمی‌توان آن‌را از طریق خنثی کردن تأثیرات آن از میان برد. بدین ترتیب، مثلاً، تمرکز

سال ۱۹۶۸ به این سو از استقلال بیش‌تری برخوردارند. استقلال آن‌ها را هنوز هم می‌توان تنها در چارچوب وابستگی‌شان به دولت تفسیر و تعبیر کرد.

^{۲۸} نگاه کنید مثلاً روبرت استالارت تحت عنوان: ساختار دستمزدی بین صنعتی اقتصاد تحت اداره کارگر: مورد یوگسلاوی ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۱ در مجله "تجزیه و تحلیل اقتصادی و اداره کارگری" شماره دوم صفحه ۲۸ سال ۱۹۸۴.

^{۲۹} همان اثر مانویج صفحه ۱۷۵.

یک سویه بر جنبه مالکیت مشترک ابزار تولید تنها منجر به گرایش در حداقل رساندن کار می‌شود. تا آن حد که تولیدکنندگانی که مالکین مشترک ابزار تولید و هم مالکین خصوصی نیروی کارند درآمد خود را اساساً بازده مالکیت مشترک و تا حد ناچیزی مالکیت خصوصی نیروی کار می‌دانند، از دارایی خود تا آن حد که تضمین کننده بازده دارایی جمعی آنهاست چشم می‌پوشند. از دیگر سو، صرف کار اضافی آنها در دادوستدهای خصوصی که در آن بازده بیشتری تأمین می‌شود (مثلاً شغل دوم و یک اقتصاد 'زیرزمینی' یا 'ثانوی') با این وضعیت همخوانی دارد. الزامات شدت کار در 'اقتصاد رسمی' و اجرای آن به‌طور عام واضح و آشکار است.

همان‌طور که جنبه مالکیت مشترک بر مالکیت خصوصی تأثیر می‌گذارد، عکس آن نیز صادق است. در عین حال که ضرورت سازوکاری هماهنگ کننده ذاتی مالکیت مشترک است، نحوه برخورد با سمت‌ها در چارچوب آن سازوکار به‌مثابه دارایی خصوصی و وسیله‌ای جهت تضمین درآمد بالاتر و امتیاز بیشتر، و عمل کردهای اعضای یک سلسله مراتب و مدیران اجرایی در پیگیری هدف‌های خصوصی نیز بازتاب وجه مالکیت خصوصی نیروی کار است. آن‌ها نمایش‌گر تضعیف و کاهش حقوق مالکیت مشترکند. (تأثیر قابل قیاسی در 'ذخیره‌های مخصوص' معاملات 'پشت پرده' و شکل‌های گوناگون امتیاز و دسترسی به ذخایر در متن کمیابی، پیش می‌آید و مشاهده می‌شود). همین‌طور هم، همان‌گونه که نوو در رابطه با کیفیت هماهنگی تأکید کرده است 'منافع تهیه‌کنندگان اطلاعات مستلزم تحریف و دستکاری نشر آن است. انتظار در اختیار قرار دادن اطلاعات بی‌طرف از جانب کسانی که علاقمند نتایجی هستند که می‌خواهند از نشر اطلاعات بگیرند، همانند زندگی در 'دنیای خواب و خیال' است.^{۲۰} همه سازوکارهای هماهنگ کننده در فاز پائینی بیش از آن چه در شکل انتزاعی و

^{۲۰} همان اثر نوو صفحه ۲۰.

دست نخورده ظاهر شوند، ضرورتاً تحت تأثیر مالکیت خصوصی نیروی کار قرار می‌گیرند. همین‌طور هم جایگاه تولیدکنندگان به‌مثابه ضمیمه‌های ابزار تولید از زاویه مالکیت مشترک نیاز به تعیین هنجارهای کاری مبتنی بر علم^{۳۱} دارد که براساس معقول‌ترین شرایط مناسب برای تجهیزات روش‌های کار و کم کردن زیان‌های ناشی از زمان کار پایه‌ریزی شده باشد. ویژگی‌های جسمی، روانی، گزینش کار و همه سیستم‌هایی که متضمن شدت متعارف کار است را در نظر بگیرد. با این همه منافع تولیدکنندگان به‌مثابه مالکین خصوصی نیروی کار عمل کردی مخالف ایجاد چنین هنجارهای دقیق دارد. هنجارهای عالی‌تر و بازبینی منظم آن‌ها پاسخگوی منافع شخصی مستقیم هر کارگر نیست، زیرا هر استاندارد عالی‌تر به نوعی کاهش موقتی درآمد فردی منتهی می‌شود.^{۳۱}

افزون براین، از آن جا که دسترسی عمومی تولیدکنندگان به ابزار تولید ریشه در مالکیت مشترک ابزار تولید دارد، حق دسترسی به ابزار تولید مشخص (حقوق شغلی) بازتاب وجه مالکیت خصوصی نیروی کار است. حقوق شغلی هم‌چون دارایی گروهی در برگیرنده مالکیت خصوصی ابزار تولید ویژه‌ایست. آن‌ها نمایش‌گر عرضه نابرابری ذاتی مالکیت نیروی کار در چارچوب مالکیت ابزار تولیدند. مالکیت خصوصی نیروی کار به برشمردن جزء به جزء همه اصول مالکیت مشترک و در نتیجه منحرف و ضایع کردن آن‌ها گرایش دارد.

بدین ترتیب هر جنبه از فازپائینی جامعه کمونیستی تا حدودی این تضاد اساسی مالکیت را در خود دارد. اما درست همان‌طوری که شکل بیان یک رابطه فرمول بی‌طرفانه نیست، شیوه بیان این تضاد نیز بی‌طرفانه نیست. مختصر این که، شناسائی خاص این تضاد می‌تواند ویژگی‌های مشخص آن را پنهان کند. مثلاً مانویچ از تضاد بین منافع شخصی و اجتماعی صحبت می‌کند، اما چنین

^{۳۱} همان اثر مانویچ صفحات ۱۳۲ و ۱۳۶.

تضادهایی به سوسیالیسم منحصر نمی‌شود.^{۳۳} ضروری است توجه داشته باشیم که تضاد بین منافع شخصی و اجتماعی در این مورد مشخص تنها یک شکل است، شکل ضروری تضاد بین مالکیت مشترک ابزار تولید و مالکیت خصوصی نیروی کار.

همین طور کورنای تضاد اساسی را تضاد بین دو نظام ارزشی تشخیص داده است یعنی "کارایی و ارزش‌ها اخلاقی سوسیالیستی".^{۳۴} استدلال او این است که ترکیب این دو نظام "معایب هر دو را به نحو بارزی نشان می‌دهد و مزایای آن‌ها را از بین می‌برد. چنین آمیزه‌ای از اصول و نیازها غالباً تکوین می‌یابد و در آن کارایی و اخلاق هم زمان از بین می‌رود".^{۳۵} اما از آنجا که هیچ کدام را نمی‌توان کنار گذاشت، کورنای به لحاظ عملی بر ضرورت یافتن "سازش‌های مناسب بین اصول هنجاری گوناگون تأکید می‌ورزد".^{۳۵}

این مورد از مواردی است که در آن بیان صرف این مسأله (مسأله تضاد) راه حل آن را در خود دارد- زیرا اصول کارایی به مثابه "اعتبار عام" توصیف می‌شود.^{۳۶} بحث کورنای توضیح می‌دهد که تقسیم‌بندی بین ملاحظات مربوط به کارایی و اخلاق سوسیالیستی دقیقاً با تقسیم‌بندی بین ویژگی‌های حاصله از مالکیت خصوصی نیروی کار و مالکیت مشترک ابزار تولید خوانایی دارد. تحت شرایط مشخص روشن است که آن چه بر سر آن می‌بایست سازش شود وجه مالکیت مشترک ابزار تولید است ("اخلاقیات سوسیالیستی") و این نکته‌ای است

^{۳۳} همانجا صفحات ۱۵-۶ او همچنین به تناقضات بین رابطه برابر کارگران با ابزار تولید و نابرابری در توزیع اشاره می‌کند. اما این اشاره اساس رابطه توزیع را مغشوش می‌کند. (همانجا صفحه ۱۷۶).

^{۳۴} کورنای الگوی اقتصاد سوسیالیستی.

^{۳۵} همانجا صفحه ۱۳۶.

^{۳۵} همانجا صفحات ۱۲۷ و ۱۲۸.

^{۳۶} همانجا صفحه ۱۲۵.

که کورنای شخصاً توضیح داد تا به استخدام قطعی و به دسترسی قطعی به ابزار تولید خاتمه دهد.^{۳۷}

بررسی کامل تأثیر متقابل مالکیت مشترک ابزار تولید و مالکیت خصوصی نیروی کار در این اتحاد ویژه را نمی‌توان در این جا انجام داد. اما بر مبنایی که قبلاً به وجود آمد می‌توان پرسید که آیا سمت و سوی مشخصی ذاتی این رابطه دوگانه نیست یعنی سمت و سوئی که ریشه در گرایش افزایش درآمد شخصی با آهنگی سریع‌تر از بهره‌وری دارد؟ (چنین الگویی آن جا که روند تأثیر متقابل بین گرایش مساوی کردن درآمدها و گرایش متفاوت‌کننده آن‌ها موجود است به بهترین وجه دیده می‌شود). از دیگر سو ترکیب خاص مالکیت گرایش به جلوگیری از معرفی و عرضه تکنولوژی جدید دارد تا مانع افزایش بهره‌وری شود و شدت کار را پائین نگهدارد، از دیگر سو، این ترکیب به رشد درآمدهای شخصی کمک می‌کند. در یک مورد میل به تورم و در مورد دیگر کمبود به شدت افزایش دارد. در هر دو مورد، پاسخ اساسی تمرکز فزاینده بر هماهنگی، کنترل قیمت‌ها و غیره است. در همه این موارد، چشم‌انداز عبارت است از گرایش به تغییرات آماری - نوسانات بین دو قطبی که ذاتی تقسیم مالکیت در فاز پائینی است.

تا آن جا که ویژگی‌های حاصله فاز پائینی جامعه کمونیستی توضیح دقیق الگوهای سوسیالیسم موجود است، روشن است که نمی‌توانیم استدلال نوو را بپذیریم. نوو این طور استدلال می‌کند که اظهارات مارکس پیرامون مشخصات سوسیالیسم به مانعی جهت تجزیه و تحلیل اقتصادیات انواع سوسیالیسم قابل تحقق تبدیل شده است. با این همه این پرسش هم چنان پابرجاست که آیا روند

^{۳۷} نگاه کنید به همان اثر لیبوویتس. یک استثناء جالب بر دوره پایانی این تقسیم‌ها آن چیزی که کورنای اضافه می‌کند یعنی، تحت شرایط کارایی و بازدهی، ضرورت محاسبه دقیق منافع و مخارج در رابطه با استفاده اقتصادی از منافع کمیاب البته آنچه مناسب است دارد بیشتر محاسبه منافع و مخارج اجتماعی است تا خصوصی، امری که از جنبه دارایی مشترک نیروی کار نشأت می‌گیرد. همان اثر صفحه ۱۲۳.

اساسی تکوینی فراتر از ویژگی‌های فازپائینی وجود دارد؟ مختصر این که آیا تئوری این هر دو فاز دارای انسجام منطقی درونی است؟

هر دو طرف این بحث (بحث‌های جاری و بحث‌های مربوط به جنبه‌های فازپائینی) استدلال می‌کنند که تمرکز هر جنبه خاص بحث آن‌ها موجب رشد نیروی مولده، رفع فزاینده نیازها و بدین ترتیب امکان بیشتر مناسبات توزیعی جدید، می‌شود. این بحث دقیقاً بازتاب رویکرد به فرضیه وفور و فراوانی است که نوو به آن معتقد است، تفاوت اساسی در داوری در این باره این است که نیروی مولده را چگونه به سرعت می‌توان گسترش و بسط داد. اما همان طور که در بالا اشاره شد چنین بحثی (در هر دو مورد) گرایش و نیاز به مالک بودن به منظور رشد کردن همگام با تولید بیگانه را نادیده می‌گیرد. افزون بر این تولید بیگانه به یقین جزء اصلی در این ترکیب مالکیت است.

بدین ترتیب بررسی ترکیب مالکیت مشترک ابزار تولید و مالکیت خصوصی نیروی کار هیچ دلیلی بدست نمی‌دهد که فرض کنیم این ترکیب دارای گرایشی ذاتی است که به فاز بالاتر جامعه منتهی می‌شود. بر این اساس، می‌بایستی این طور استدلال کنیم که تئوری‌ای که فازپائینی و فاز بالایی را به هم مرتبط می‌سازد منطقاً فاقد انسجام است و به افسانه‌ای آرمانی محدود می‌شود.

اما این دو رابطه مالکیت تنها رابطه فازپائینی نیست. این‌ها تنها روابطی هستند که در کتاب "نقد برنامه گوتا" مشخص شده‌اند. در این فاز رابطه دیگری نیز هست که عبارت است از تولید مشترک تولید توسط تولید کنندگان مشترک.

تولید کنندگان مشترک

گرچه در کتاب "نقد برنامه گوتا" به "جامعه تعاونی مبتنی بر مالکیت مشترک ابزار تولید" اشاره شده است، تولید مشترک یا تولید تعاونی به مثابه مشخصه فازپائینی جامعه کمونیستی بررسی نشده بود. بی‌تردید مارکس

نمی‌توانست به لاسالی‌ها به‌خاطر این که نتوانسته بودند به اهمیت تعاونی‌ها پی ببرند، حمله کند. در 'برنامه گوتا' مساله بیشتر این بود که تأسیس جوامع تعاونی تولیدکنندگان 'با کمک دولت' خواسته شده و دیدگاه جنبش طبقاتی مستقل قویاً کنار گذاشته شده بود. اما محدود کردن نظر مارکس پیرامون فازپائین جامعه کمونیستی تنها به آنچه در 'نقد برنامه گوتا' آشکارا بیان شده به معنی پنهان کردن عنصری است که از فازپائینی فراتر می‌رود.

همان‌گونه که می‌دانیم تعاونی‌ها پیروزی بزرگی برای مارکس محسوب می‌شد. این تعاونی‌ها جای‌گزین سرمایه به‌مثابه میانجی بین کارگران در همه فازهای تولید می‌شد، یعنی در فاز خرید نیروی کار، در هدایت و نظارت تولید و در مالکیت تولیدات کار. در این‌جا کارگران در تولید خود میانجی خویش بودند، آن‌ها خود را هم‌چون کسانی نمی‌دیدند که دیگری آن‌ها را گیر آورد، و به یک‌دیگر وصل‌شان کرده باشد. بدین ترتیب علی‌رغم تقایص غیرقابل اجتناب تعاونی‌های اولیه در سیستم موجود و این حقیقت که شکل‌های کوچک و مینیاتوری 'کوشش‌های خصوصی کارگران منفرد' هرگز جامعه سرمایه‌داری را تغییر نمی‌داد، با این همه مارکس به این تعاونی‌ها به‌مثابه 'نمونه‌های اولیه پیدایش شکل جدید' می‌نگریست.^{۲۸}

تولید توسط تولیدکنندگان مشترک می‌بایستی به‌منزله یک رکن نظریه مارکس پیرامون فازپائینی جامعه کمونیستی پذیرفته شود. چرا که در غیر این صورت دقیقاً چه تفاوتی با روند تولید سرمایه‌داری می‌تواند در بین باشد؟ پایان مالکیت سرمایه‌داری ابزار تولید و تولیدات کار، پایان خرید نیروی کار توسط سرمایه - اما نه پایان عمل کرد کارمند یعنی میانجی بین کارگران در پویش

^{۲۸} نگاه کنید به 'سرمایه' اثر مارکس جلد سوم، نیویورک، وینتج سال ۱۹۸۱ صفحات ۵۱۲ و ۵۲۱ مقاله مارکس تحت عنوان: 'رهنمود به هیأت نمایندگان شورای عمومی موقت. مسائل گوناگون' از 'جزئیات مربوط به شورای عمومی اولین انترناسیونال' سال ۱۸۶۶-۱۸۶۴ مسکو. انتشاراتی زبان‌های بیگانه صفحه ۳۴۶.

تولید. در نبود تولید تعاونی، 'سرمایه پولی صرف' هم ملغا می‌شود یعنی عملی که به رابطه سرمایه‌دارانه را خاتمه نمی‌دهد بل که صرفاً به اوج می‌رساند. با این همه، همان‌طور که مارکس در 'نقد برنامه گوتا' اشاره کرد 'هدف کارگران دگرگون کردن اساسی شرایط موجود تولید' بود که جواب‌گوی 'خواست آن‌ها مبنی بر ایجاد شرایط تعاونی در مقیاسی اجتماعی و در درجه اول در کشور خود در سطحی ملی نبود' از همان آغاز خود مدیریت تولید توسط تولیدکنندگان مشترک در فاز پائین یک رکن و پایه به حساب می‌آید، یعنی انقلاب در چارچوب خود تولید.

این رابطه تولید مشترک را قبل از این که به ترکیب آن با دیگر ارکان فاز پائینی جامعه کمونیستی نظر افکنید بررسی کنید. درک آگاهانه وابستگی عینی تولیدکنندگان در واحد تولیدی به یک‌دیگر جنبه اساسی دارد. ارتباط دو سویه بین کارهای گوناگون آن‌ها بر برنامه خود آن‌ها مبتنی است و بیان‌گر اراده نیروی خارج از آن‌ها، 'وحدت آن‌ها در هیأت تولید واحد و ایجاد پیوند بین کارکرد فردی آن‌ها دیگر خارج از کاردانی و توانایی آن‌ها قرار ندارد.'^۳ بنابراین امر ضروری در رابطه آن‌ها اینست که 'شکل‌های گوناگون نیروی کار خود را به منزله یک نیروی واحد اجتماعی کار با آگاهی کامل به کار بگیرند.'^۴

بنابراین برنامه‌ریزی در این رابطه تولیدکنندگان به‌ناگزیر جنبه‌ای اساسی است. در واحد تولید تا پایان کار به یک اراده واحد نیاز هست. اما روند هدایت و نظارت در تولید توسط تولیدکنندگان مشترک 'ماهیت متضاد' خود را از دست می‌دهد. در این جا تولیدکنندگان با مجموعه هدف‌های مشترکی که دارند، خود را در روند تولید در خدمت رسیدن به آن هدف‌ها قرار می‌دهند. آن‌ها کار خود را به شیوه‌ای هدفمند توزیع می‌کنند تا کار لازم جهت رسیدن به هدف معینی را به

^۳ 'سرمایه' اثر مارکس جلد اول صفحات ۴۵۰-۴۴۹.

^۴ همان اثر صفحه ۱۷۱.

حداقل برسانند. بدین ترتیب، مقتصد بودن در وقت همراه با توزیع و برنامه‌ریزی شده زمان کار در شاخه‌های گوناگون تولید اولین قانون اقتصادی برپایه تولید جمعی است.^{۴۱} از این رو، ذاتی این رابطه به‌حداکثر رساندن (بازده یا نیروی کار) از نظر تولیدکننده مشترک است. دوباره کاری یا هدر دادن تلاش انسانی (و بدین ترتیب برداشتن پول و همه پی‌آمدهای آن) - که نقض آشکار وابستگی و مقتصد بودن در وقت است - در این جا مشخصاً جایی ندارد.

تولیدکنندگان که وابستگی عینی خود در تولید را درک کرده‌اند، هم ناهمگنی و هم اتحاد، هم شخصیت و هم انسانیت مشترکشان را قبول دارند. پیوند آن‌ها پیوندی است بین انسان‌ها. در این رابطه اجتماعی بین تولیدکنندگان با وابستگی عینی آن‌ها خوانایی دارد. در این جا ابزار تولید ابزار تولیدکنندگان مشترک است، ابزاری است که توسط آن هدف‌های مشترک خود را تضمین می‌کنند.

بنابراین، تولیدکنندگان مشترک نمی‌توانند ارتباط و پیوند خود و دسترسی به ابزار تولید را از دست بدهند. مختصر این که مفهوم پایه‌ای "همبستگی" در میان این تولیدکنندگان خاص، رکنی تفکیک‌ناپذیر به حساب می‌آید.

تولید مشترک خود در واحد تولیدی خاصی آغاز می‌شود، پایه آن بر وابستگی واقعی و عینی تولیدکنندگان خاص و معین و براساس پذیرش آگاهانه این وابستگی گذاشته شده است. در این رابطه تولیدکنندگان وجود دیگر تولیدکنندگان را پیش فرض فعالیت خود می‌دانند و ثمره فعالیت خود را مقدمه فعالیت دیگران. با این همه، این رابطه میل به گسترش و فرارویی از این واحد تولیدی خاص و پذیرش وابستگی بین واحدهای تولیدی دارد. وابستگی آن‌ها به فراهم‌کنندگان شرایط کار خود و جهت‌گیری آن‌ها به سوی هم‌آهنگی فعالیت‌ها گرایش به یک‌پارچه کردن برنامه‌های واحدهای تولیدی گوناگون را به وجود

^{۴۱} "گروندریسه" اثر مارکس صفحات ۱۷۲ و ۱۷۳.

می‌آورد. گرایش تولیدکنندگان به تخصیص کار خود برطبق یک نقشه اجتماعی معین است تا بتوانند تناسب درست بین کارکردهای مختلف کار و نیازهای گوناگون مجامع را حفظ کنند.^{۴۲۰}

کوتاه این که درست همان گونه که مالکیت مشترک ابزار تولید بیان‌گر ضرورت هماهنگی موثر ابزار تولید است، تولید مشترک بیان‌گر هماهنگی مؤثر فعالیت در تولید است. اما در این جا ما در مقایسه با گرایشات همگون کننده ابزار تولید، از پائین به بالا پیش می‌رویم. در این جا روند عبارت است از بسط فزاینده یکپارچگی در میان تولیدکنندگان مشترک یعنی رشد شناخت آگاهانه وابستگی عینی آن‌ها به یکدیگر. در این جا 'جوامع اشتراکی متحد...' تولید ملی را براساس برنامه‌ای مشترک تنظیم می‌کنند و بدین ترتیب آن را به کنترل خود در می‌آورند.^{۴۲۱}

در این جا جهت‌گیری به سوی نیازهای دیگر تولیدکنندگان به‌مثابه تولیدکننده را توضیح می‌دهیم یعنی تولیدکنندگان ارزش‌های مصرف‌گوناگون، اما جهت‌گیری به سوی نیازهای دیگران به‌مثابه موجود انسانی را نیز در خود دارد. بسط نهایی این روند یک‌پارچه کننده در میان تولیدکنندگان مشترک از محدوده تولید ارزش مصرف آن گونه که می‌شناسیم فراتر می‌رود و به تولید موجودات انسانی می‌رسد و این بسط نهایی با شناخت موجودات انسانی هم به‌مثابه پیش شرط و هم حاصل تولید مشترک به‌وجود می‌آید و تولیدات خاص و روند مستقیم تولید به‌مثابه لحظات صرف، لحظاتی گذرا در تولید انسان‌ها و در رابطه آنها به‌مثابه تولیدکننده مشترک به رسمیت شناخته می‌شود.^{۴۲۲}

^{۴۲۰} سرمایه اثر مارکس جلد اول صفحه ۱۷۳.

^{۴۲۱} جنگ داخلی در فرانسه اثر مارکس. در پیرامون کمون پاریس اثر مارکس و انگلس. همان اثر صفحه ۷۶.

^{۴۲۲} نگاه کنید به 'گروندریسه' اثر مارکس صفحه ۷۱۲.

اما چنین گسترشی ضرورتاً مستلزم پایان بخشیدن به جدایی بین دو لحظه تولید - تولید ارزش‌های مصرف و تولید انسان‌ها - است. نقطه پایانی است بر موقعیت ممتازهای که برای تولید ارزش مصرف در نظر گرفته شده و تابع فعالیت‌هایی است که مشوق تکوین و رشد انسان‌هاست. باز تولید گسترده‌ای که در اساس در این جا وجود دارد باز تولید گسترده انسان‌هاست.

فرا تر رفتن روند همگونی از سطح تولید ارزش مصرف نشان دهنده سلطه مداوم مالکیت است و تضاد آشکار تولید کننده در مقابل مصرف کننده را در پی دارد. اما تا آنجا که نیاز تولیدکنندگان به رشد، آن‌ها را در قالب و درگیری با همه شکل‌های اجتماعی قرار می‌دهد که هنوز مناسب آن نیست که رشد کامل انسان‌ها را میسر سازد، زمینه رشد آگاهانه وابستگی آن‌ها یک‌دیگر در جامعه تولیدکنندگان مشترک موجود است.

بنابراین تولید کنندگان مشترک در محدوده خود توسط نیازها و مقاصد مشترک تعیین می‌شود. در این جا شرکت در دنیای تولید و مصرف توسط مبادله کارهای وابسته به یک‌دیگر عملی نمی‌شود. بل که همگانیت پیش شرط اساسی تولید است و کار فرد از همان آغاز به مثابه کار اجتماعی مفروض است. در این جا با فردیت آزاد سروکار داریم که بر رشد عمومی افراد و تابع بودن بازدهی اجتماعی مشترک آن‌ها به مثابه ثروت اجتماعی‌شان پایه‌ریزی شده است.^{۴۵} نیاز به داشتن اشیاء یعنی مال اندوزی جای آشکاری در این جا ندارد.

بدین ترتیب، تولید انسان‌ها آن گونه که هست در تولید مشترک نهفته است، این تولید عبارت از تولید برای رفع نیاز انسان‌هاست. در مقابل خواست توزیع بر طبق نیاز که برآمد مالکیت عمومی ابزار تولید است، در اینجا مقصد چنین توزیعی، تولید آگاهانه برای رفع نیازهاست. رابطه توزیع به‌طور طبیعی از رابطه تولیدی نشأت می‌گیرد، یعنی رابطه آن‌ها به مثابه تولیدکننده و نه این که

^{۴۵} همان جا صفحات ۱۷۱ و ۱۷۲ و ۱۵۸.

این رابطه به آن‌ها تحمیل شود. همین‌طور هم روشن است که تا آن‌جا که تولید انسان‌ها به‌مثابه هدف و مقصود تولید آگاهانه به رسمیت شناخته شود، کار کردن دیگر جان‌کندن و زحمت نیست بل که خودبیان‌گری در چارچوب جامعه انسانی و بیان ناهمگنی در وحدت است. درمقابل قلمرویی که در آن نیروی کار بیگانه شده یعنی دارائی است در این‌جا به حداقل رساندن کار یک خواست نیست، در قلمرو آزادی کار برترین نیاز زندگی است.

بدین ترتیب تولید مشترک تکوین فازبالایی جامعه کمونیستی را در خود دارد. گرایش‌های آن که (در جدول شماره ۲ خلاصه شده است) همان عناصر و ارکان فازپائینی است در جهت تکوین کمونیسم بر پایه‌های خود به پیش می‌رود. "وحدت انسان با انسان که بر تفاوت‌های واقعی بین افراد پایه‌ریزی شده" دقیقاً فاز عالی‌تر جامعه است که مارکس بر آن نظر داشت.^{۲۶} بدین ترتیب، همان رکن فازپائینی که جهت‌گیری به‌سمت فاز کمونیستی را دارد در "نقد برنامه گوتا" بررسی نشده است؛ برای درک انسجام منطقی تئوری مارکس ضروری است مجموعه آثارش را بررسی کنیم تا این که فرض کنیم می‌توانیم کلید نظر مارکس پیرامون سوسیالیسم و گذار به کمونیسم را از طریق خواندن قطعه‌ای که چنین هدفی را نداشته است، پیدا کنیم.

با این همه روشن است که تولیدمشترک در فازپائین به‌خودی‌خود وجود ندارد، این تولید ضرورتاً در رابطه با شکل‌های مالکیت وجود دارد. براساس آنچه اشاره کرده‌ایم کافی است خاطر نشان کنیم که هم مالکیت مشترک ابزار تولید و هم مالکیت خصوصی نیروی کار میانجی‌هایی در میان تولیدکنندگان دارند که برای‌شان به‌عنوان تولیدکنندگان مشترک بیگانه‌اند. روابط بین واحدهای تولید از طریق این میانجی‌ها صورت می‌گیرد و این میانجی‌ها خواه میانجی هیأت هم‌آهنگ کننده باشند که ذاتی مالکیت مشترک ابزار تولید است و خواه میانجی

^{۲۶} از مارکس به لودویک فویرباخ، یازدهم اوت سال ۱۸۴۴. از مجموعه آثار جلد سوم صفحه ۲۵۴.

بانک و بازار پول که ذاتی مالکیت خصوصی نیروی کار است، به قدرتی برفراز آنها تبدیل می‌شوند. همین طور هم تنها روابط بین واحدهای مولده نیست که تحت تأثیر این میانجی‌ها قرار می‌گیرند بل که گرایشی در این میانجی‌های بیگانه هست، که ریشه در شکل‌های گوناگون مالکیت دارد، این گرایش آنها را به رخنه در واحدهای تولید و تبدیل شدن به قدرتی در درون آنها سوق می‌دهد.

جدول شماره ۲: گرایش‌های تولید مشترک در فاز پائینی جامعه کمونیستی

مقوله	تولید مشترک	رابطه با ویژگی مالکیت
۱- هدف (در نهایت)	Y یا L	نیروی کار (عمومیت یافته)
۲- باز تولید گسترده	نیروی کار	نیروی کار (عمومیت یافته)
۳- شکل هماهنگی	برنامه	ابزار تولید
۴- میانجی	هیأت هماهنگ کننده	ابزار تولید
۵- برداشت	نمی‌شود	ابزار تولید
۶- رابطه تولید کنندگان	انسان‌ها	-----
۷- رابطه توزیع	نیازها	-----
۸- جهت گیری	نیروی کار - ابزار تولید - نیروی کار	نیروی کار
۹- گرایش	توزیع همه مالکیت	ابزار تولید و نیروی کار
۱۰- مورد محدود کننده	فاز بالایی	-----
۱۱- جنبه مثبت	به رسمیت شناختن	ابزار تولید و نیروی کار
	وحدت همه انسان‌های ناهمگن	در شکل غیر بیگانه

بنابراین، هر دو شکل مالکیت گرایش به از هم گسیختگی تولید مشترک را در خود دارند. در یک مورد گرایش تولیدکنندگان آن است که مرکز و نمایندگان آن و در مورد دیگر بازار پول و نیروهایی که جهتشان 'پول-پول' است بر آنها سلطه داشته باشند. در هر دو مورد، گرایش در جهت ارتباط درونی کارهای گوناگون آنهاست تا آنها را به مثابه یک برنامه، یک قدرت قانونی و اراده پر قدرت موجودی مجزا از آنها که فعالیتشان را تابع هدف خود می‌کند، با یکدیگر رو در رو قرار دهد.^{۳۷} کوتاه این که در عین حال که تولید مشترک می‌تواند تکوین کمونیسم 'بر پایه‌های خود را' شامل باشد، گذار خودبخودی‌ایی به فاز بالایی در میان نیست، در حقیقت، گرایش ذاتی منحرف کردن آن از طریق شکل‌های مالکیت ویژه فاز پائینی که می‌تواند ایجاد کننده جنبشی باشد در جهتی کاملاً متفاوت.

بدین ترتیب فقط تا آن جا که تولیدکنندگان علیه میانجی‌های بیگانه مبارزه کنند یعنی مبارزه بر سر این که خود میانجی خویش باشند، گرایشات تولید مشترک علیه گرایشات ذاتی شکل‌های مختلف مالکیت عمل می‌کند. تنها مبارزه آنها علیه 'زیست ظالمانه و غیرانسانی‌شان' امکان تحقق نیاز آنها به تکامل و پیشرفت را در اختیارشان می‌گذارد. بنابراین در می‌یابیم که تضاد اساسی در فاز پائینی جامعه کمونیستی نه تضاد بین مالکیت مشترک ابزار تولید در مقابل مالکیت خصوصی نیروی کار بل که تضاد بین انسان‌ها به مثابه تولیدکنندگان در مقابل انسان‌ها به مثابه مالکین است یعنی بین مالکی است که کار نمی‌کند و کارگری است که مالک نیست. تضاد اساسی، تضاد بین شکل‌های مالکیت نیست بل که بین مالکیت است و تولید مشترک.

تضاد شکل مبارزه‌ای در دو جبهه را به خود می‌گیرد (علیه گرایش‌ها و میانجی‌های ذاتی هر یک از شکل‌های مالکین)، اما تضاد بین شکل‌های مالکیت

^{۳۷} سرمایه‌انتر مارکس جلد اول صفحه ۴۵۰.

تنها تجلی تضاد بین انسان‌ها و مالکیت است. مالکیت آن گونه که می‌شناسیم بین وحدت انسان‌ها (که در شکل بیگانه توسط مالکیت مشترک ابزار تولید بروز پیدا می‌کند) و ناهمگنی آن‌ها (که در شکل بیگانه از طریق مالکیت خصوصی نیروی کار بروز می‌کند) جدایی می‌افکند. وقتی تولیدکنندگان علیه جنبه مالکیت مشترک مبارزه می‌کنند و از شخصیت خود دفاع می‌کنند ویژگی‌هایی را بروز می‌دهند که به مالکیت خصوصی نزدیک است، زمانی که علیه مالکیت خصوصی مبارزه می‌کنند و از بشریت مشترک‌شان دفاع می‌کنند ویژگی‌هایی را بروز می‌دهند که به مالکیت مشترک نزدیک است آن چه آن‌ها واقعاً برایش مبارزه می‌کنند تعالی کامل دارایی است یعنی زندگی اجتماعی‌ای که دارایی دیگر در هیچ شکلی میانجی آن نیست. این مبارزه‌ایست که یا به بازسازی انقلابی جامعه پایان می‌گیرد یا به ویرانی مشترک طبقات متخاصم.

از نظر برخی این فرض که گذار به فاز بالایی جامعه کمونیستی مهر دوام و تداوم انسان‌ها را بر خود دارد ممکن است درست به نظر آید. اما افسانه‌ای تخیلی است اگر گمان کنیم که از چنین مبارزه‌ای می‌توان اجتناب کرد و این که پیشرفت شامل پیکر بدون دردسر نیروهای مولده پیشرفته است.

رشد نیروهای مولده جایگاه پراهمیتی دارد، اما نه در رویکرد فرضی به فراوانی و برآورد نیازها بل که در نفس پایه‌ریزی همبستگی عینی تولیدکنندگان یعنی در پیدایش ساختار اقتصادی عالی‌تر جامعه. جایی که چنین همبستگی عینی در میان و بین واحدهای تولیدی وجود ندارد، تأکید بر ضرورت یک‌پارچگی به‌مثابه وظیفه‌ای اجتماعی فقط می‌تواند از بیرون تحمیل شود. آشکار است که امکانات ادغام یک پارچگی آگاهانه جایی که ماهیت نیروهای مولده آن‌ها از یک‌دیگر جدا می‌کند، مثلاً آن‌جا که به‌ناگزیر میانجی بیگانه‌ای بر آن‌ها مسلط است محدود است. (مورد افراطی عبارت است از مورد تولیدکنندگان منفرد کالا). در این خصوص رشد نیروهای مولده یکی از جنبه‌های ضروری پیدایش تولید

مشترک است. تولید مشترک به نوبه خود بیان گر رشد یک نیروی مولده جمعی است یعنی رشد استعدادهای انسان‌ها (نوع بشر).^{۴۸}

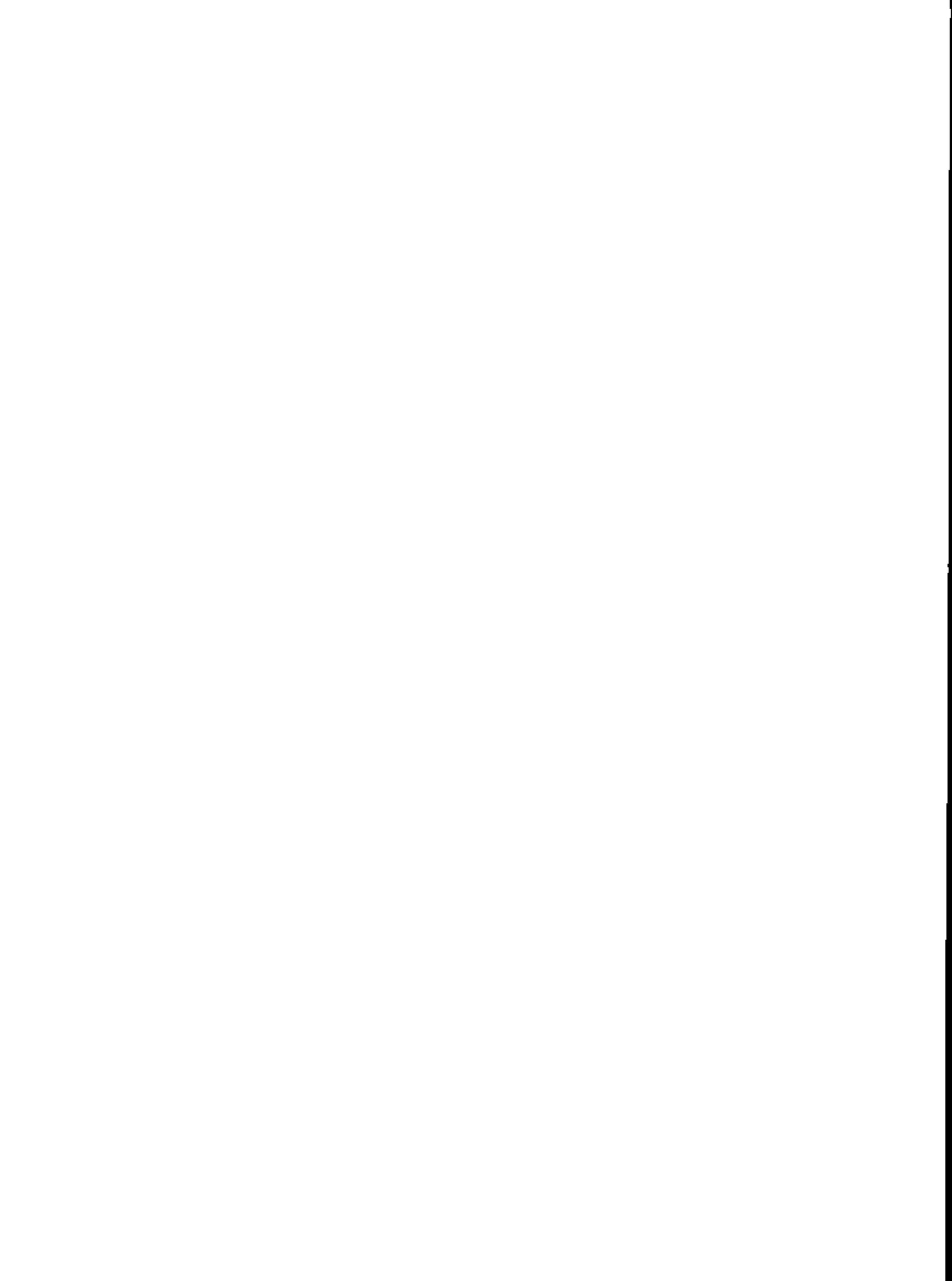
اما آیا رشد نیروهای مولده‌ای که ایجاد کننده وابستگی عینی است کافی است؟ آیا رشد نیروهای مولده با تمرکز مداوم بر مالکیت خصوصی نیروی کار با وجود شکاف دائمی بین تولید ارزش مصرف و تولید نیروی کار و با وجود یک 'نقص و عیبی' بر پرچم جامعه می‌تواند کافی باشد؟ آیا پیدایش وابستگی عینی در این جا یعنی جائی که شناخت آگاهانه جنبه اساسی و یک پارچه کننده دارد، می‌تواند کافی باشد؟ آیا در غیاب مبارزه ایدئولوژیک تأکید بر ضرورت شناخت آگاهانه و فعالیت بر زمینه این وابستگی می‌تواند کافی باشد؟ اما وقتی جنبه ایدئولوژیک را پذیرفتیم، وقتی این امر را به مثابه موردی پذیرفتیم که در آن ایده‌ها نه فقط وجود دارند بل که می‌بایستی یک نیروی مادی باشند، موظفیم بپرسیم نیروهای مولده تا چه حد بایستی رشد کنند؟ در چه مقطعی است که عدم تناسب نه در نیروهای مولده بل که در نفس 'تکامل فرهنگی' است؟

از تولید مشترک، تولید خودمدیریتی، تولید جمعی دقیقاً به این دلیل انتقاد می‌شود که در چارچوب پیش شرط‌های تاریخی خود وجود دارد، به این دلیل که تکامل بعدی آن بر بنیان‌های خود می‌بایستی تحقق یابد. 'وقتی می‌خواهیم درخت بلوطی را با تمامی تنه تنومند، شاخه‌های گسترده و انبوه شاخ و برگش نگاه کنیم، با دیدن یک میوه آن قانع نمی‌شویم'. تولید اجتماعی که مشخصه‌اش تداوم شکل‌های مالکیت و گرایش‌های نابودکننده ذاتی آنست را می‌توان به خاطر این ویژگی‌ها مقصر دانسته اما عادلانه نیست که آن را به ماهیت اساسیش مرتبط دانست و همین‌طور هم به رسمیت نشناختن خواست گسترش همه جانبه آن غیرقابل پذیرش است.^{۴۹}

^{۴۸} همان اصر صفحات ۴۴۳ و ۴۴۷.

^{۴۹} 'بدیده شناسی ذهن' اثر جی. دبلیو. اف. هگل، نیویورک انتشارات هارپرودو سال ۱۹۶۷. صفحات ۷۵ و ۷۶ و ۷۷.

ضدیت نوو و دیگران با آرمان شهر با سوسیالیسم موجود بدین خاطر است که آن را بازتاب "ماهیت اساسی" جامعه تعاونی می‌داند. این برخورد برمبنای فرض و گمان امکان این که افراد بشر بتوانند از طریق مبارزات خود (یعنی ابزار واقعی که توسط آن می‌توان آرمان شهر را تحقق بخشید) شکل اجتماعی‌ای را به وجود آورند که پایه‌اش بر پیوند آن‌ها به مثابه موجودات انسانی ریخته شده باشد را منتقی می‌داند. از نظر مارکسیست‌ها، از دیگر سو، خواست همین "تکامل بیش‌تر" است که از اهمیت بیش‌تری برخوردار است. اقتصاددانان سوسیالیست برعکس اعتقاد نوو، اگر آشکارا به استقبال عناصر آرمان شهری سنت مارکسیستی نروند حتی نمی‌توانند رودررویی با مسائل واقعی را آغاز کنند.



دولت‌شهر سوسیالیستی: یونان باستان و سوسیالیسم در اندیشهٔ مارکس

نویسنده: کلودیو کتسی

مترجم: اکبر افسری

انگیزهٔ نگرش مقاله حاضر پاسخ به این سؤال اساسی است که سوسیالیسم مارکس چه دینی به یونان عهد باستان antiquity classical دارد؟ این رأی که [بررسی] مطالعات مارکس در مورد یونان عهد باستان دیدگاه لازم را برای روشن کردن ویژگی متمیزه برداشت او از حکومت مدنی سوسیالیستی، فراهم می‌آورد، شالوده [طرح] این سؤال است. در این بحث، تفسیری رایج از رابطهٔ بین [یونان] عهد باستان و سوسیالیسم در آثار مارکس، یعنی این تفسیر که بینش سوسیالیستی مارکس مأخوذ از استنباط ارسطو از رابطهٔ بین ضرورت (necessity) و اوقات فراغت (leisure) است، به چالش گرفته می‌شود. از نظر مارکس میراث بنیادین [یونان] عهد باستان مفهوم آزادی به معنای نبود ارباب است. ریشه‌های این میراث در تجربهٔ سیاسی دولت‌شهر (یونان) است، نه در تأملات ارسطو دربارهٔ خانوار (oikos / household) آرمانی. از این رو، لب مطلب در طرح مارکس گشودن قلمروی از آزادی در ورای ضرورت [های زندگی] نیست،

بل که ایجاد فضایی برای کنش دموکراتیک در چارچوب خود قلمرو ضرورت است تا آزادی کار و سازگاری آن با فعالیت‌های اوقات فراغت را تضمین کند. فروپاشی ناگهانی کمونیسم فرصتی را فراهم آورده است تا تصورات آرمان‌شهرخواهانه (utopian) مارکس از نو مورد بررسی قرار گیرد. پژوهش‌گران، فارغ از هیجان‌های جنگ سرد، به بررسی پیچیدگی‌های سرشار از غنای سنت‌هایی پرداخته‌اند که مارکس در نقد خود از جامعه سرمایه‌داری از آن‌ها الهام گرفته است. پژوهش‌های ایشان، درک ما را از تأثیر عمیق [یونان] عهد باستان بر اندیشه مارکس ژرف‌تر ساخته است. مارکس مکرراً به شیفتگی‌اش نسبت به جهان باستان اذعان می‌کرد و در این مورد که بینش سوسیالیستی او به نحوی اساسی مدیون تجربه یونان است توافقی عمومی وجود دارد.

به هر حال دیدگاه رایج درباره رابطه میان [یونان] عهد باستان و سوسیالیسم در اندیشه مارکس، مبتنی بر توصیفی از دولت‌شهر [یونانی] است که مارکس سهمی در آن ندارد. ویلیام بوث، برجسته‌ترین مبلغ این نظر، بر این باور است که سرمنشأ دیدگاه مارکس، تأملات ارسطو در مورد اقتصاد خانوار است (۱). در نظر ارسطو اقتصاد، حوزه‌ای از اجبار (constraint) و تحت سلطه زندگی بود. مدیر خانوار (oikonomia / household management) عهده‌دار تأمین مایملک و دارایی لازم برای برطرف ساختن نیازهای مکرر روزانه بود، با این حال، هدف کسب روزی فراهم آوردن وقت آزاد برای تعقیب مقاصد غیر مادی والاتری بود. فراغت (scholē)، به معنی دوری از هر کار ضروری، امکان فعالیت‌های معطوف به تعالی شایسته انسان را فراهم می‌آورد. بهترین جامعه، جامعه‌ای بود که پیوندهای دوستانه ریشه در برداشت‌های مشترکی از زندگی شایسته اخلاقی داشت.

از دیدگاه بوث، توجه مارکس بیش از هر چیز به «پیوند میان اقتصاد، [فرصت] زمانی که در اختیار انسان می‌گذارد، و آزادی بود، رابطه‌ای که با

بیش‌ترین وضوح در سیاست (۲) مطرح شده است. لب مطلب در طرح سوسیالیستی مارکس، بازسازی چیزی مانند [نظام] اقتصادی خانوار یونانی بود، یعنی ایجاد «خانوار گسترده» ای، که در آن، دست‌آوردهای تکنولوژیکی سرمایه‌داری در خدمت فائق آمدن بر ضرورت اقتصادی مهار شود (۳). این یک برداشت اساساً غیرسیاسی از سوسیالیسم است: در این برداشت، سیاست جای خود را به تدبیر منزلی (housekeeping) می‌دهد، که به نحوی متمرکز و مشخص، در پی پیشینه کردن اوقات فراغت به عنوان مبنایی برای آزادی (از نیاز و کار و فعالیت سیاسی) است (۴). پیشرفت مادی، جامعه را قادر می‌سازد که اقتصاد را در «کوچک‌ترین حیطه ممکن» محصور سازد، حیطه‌ای که آن سویس قلمرو آزادیی قرار دارد، که در آن «اشخاص به اختیار خود روزهایشان را با یک‌دیگر می‌گذرانند و هر آن‌چه را در زندگی بیش از همه دوست دارند، انجام می‌دهند» (۵). وقت آزاد [و فراغت از کار] در جامعه سوسیالیستی اشغال شده نیست و [امری] فردی است: مردان و زنان «در صورت تمایل بهترین هر آن‌چه را دوست دارند، در معیت یک‌دیگر، انجام می‌دهند، هم‌بستگی آن‌ها با هم هم‌بستگی آزادانه است... زیرا در [برقراری] پیوندهایشان به اختیار خود عمل کرده‌اند» (۶).

این تفسیر به نحوی مناسب بازتاب استنباط خود مارکس از دینش به دوران [یونان] باستان نیست. تعبیر نظرات مارکس، از چشم‌انداز تمایزی که ارسطو میان کار و اوقات فراغت قائل است، به دیدگاهی بسیار گزینشی در مورد تلقی او از جامعه سوسیالیستی منجر می‌شود. به ویژه، در توصیف‌هایی که از رابطه اندیشه مارکس با تفکر مردم [یونان] باستان ارائه گردیده، جای بحث در مورد تحلیل تاریخی وی از دولت‌شهر [یونانی]، که به روشن‌ترین شکل در اثرش به نام گروندریسه (۷) عنوان شده، خالی است. مطالعات مارکس درباره عهد [یونان] باستان، که عمدتاً بر منابع یونانی و معاصر متکی بود، به نظریه‌ای در باب

دولت‌شهر [یونانی] انجامید که به نحوی چشم‌گیر دارای وجوه تشابهی با نظریهٔ ارسطو است (۸). با این همه، شباهت‌های این دو در جامعه‌شناسی سیاسی آن‌ها نهفته است (۹). مارکس اقتصادِ دستوری (normative) و دولت‌شهر آرمانی ارسطو و فضایل این دولت‌شهر را مردود می‌شمارد. در طرح سوسیالیستی مارکس، دست‌آوردهای بی‌نظیر مردم آتن (Athenian demos) به صورتی مورد استفاده و اقتباس قرار می‌گیرد که به نحوی بارز با داورهای ارسطو در مورد روش سیاسی آتنی در تضاد است.

استدلال من در مقاله حاضر این است که بینش سوسیالیستی مارکس برگرفته از تجربهٔ تاریخی دولت‌شهر دموکراتیک است. آنچه مارکس از ارسطو آموخته است استنباطی است از امکانات بالقوهٔ دولت‌شهر به عنوان یک شکل مشخص حکومت. جامعهٔ آرمانی و آزاد مارکس، هم بازگشتی است به اندیشهٔ ارسطو و هم تغییر شکل اندیشهٔ ارسطویی دربارهٔ انسان به عنوان حیوانی مدنی‌الطبع (politikon zoon) که در آن منظور از مدنی‌الطبع اشاره به جامعهٔ مدنی و شکل حکومت مناسب برای ادارهٔ آن است. سهم مشخص مارکس در این نظریه، این استدلال است که جامعهٔ مدنی و طبقه، شیوه‌های جای‌گزین و متضادی برای سازمان‌دهی به اقتصاد است. مفهوم طبقه به مارکس کمک کرد تا اندیشه‌اش را دربارهٔ فرآیند حکومت، از جمله دربارهٔ حاکم و فرمان‌گزار، در چارچوب قلمرو ضرورت [اقتصادی] متمرکز سازد. طبقه، هستهٔ مرکزی اقتصاد دستوری مارکس است. هدف طرح سوسیالیسم حذف طبقه، یعنی خلق جامعهٔ بی‌طبقهٔ سوسیالیستی است. دولت‌شهر دموکراتیک، که به بهترین وجه در نوشته‌های ارسطو تصویر شده است، نقش قاطعی در شکل گرفتن این برداشت دارد: مارکس در دولت‌شهر دموکراتیک به شکلی سیاسی جهت حذف و براندازی طبقات دست یافت.

بدین ترتیب لب مطلب در دیدگاه سوسیالیستی مارکس ایجاد قلمرو آزادی در ورای اقتصاد نیست. مطمئناً، مارکس تأکید داشت که پیشرفت مادی پیش شرط اساسی آزادی انسان است. اما اگر بررسی نظرات مارکس صرفاً از این دیدگاه صورت گیرد، یعنی از دیدگاهی که در آن آزادی به عنوان کارکرد نوآوری فن‌شناختی تلقی می‌شود و سیاست هم به سادگی «رنگ می‌بازد» درک اهمیت کامل برداشت او از سوسیالیسم دست‌خوش ابهام می‌شود. دل‌مشغولی اصلی مارکس آن است که مجالی را برای کنش دموکراتیک در قلمرو ضرورت اقتصادی فراهم آورد تا از آزاد بودن خودِ کار و این‌که توسط خود کارگران طرح‌ریزی شود، اطمینان یابد. سوسیالیسم شهروندانی را متصور می‌شود که ضمن تبادل نظر در چارچوب اجتماعات مدنی، سعی دارند دیالکتیک بین آنچه از نظر فنی توانایی آن را دارند و آنچه در عمل خواستار آن‌اند حل و فصل نمایند. سیاست دموکراتیک، به عنوان ابزار اصلی تعیین و توزیع ضرورت‌ها، جانشین طبقه می‌شود.

این مقاله به دو بخش اصلی تقسیم شده است. در بخش نخست استدلال می‌شود که از نظر مارکس شاخص دولت‌شهر دموکراتیک تنش میان طبقه و اجتماعی مدنی است. بخش دوم بیان‌گر این مطلب است که استنباط مارکس از آزادی (emancipation) سوسیالیستی ملهم از تجربه دموکراسی [یونان] باستان است. بحث اصلی مقاله معطوف به بررسی آثار مارکس درباره کمون پاریس در ۱۸۷۱ خواهد بود، یعنی تنها واقعه‌ای که مهم‌ترین تأثیر را بر اندیشه سیاسی او در دهه پایانی زندگی‌اش گذاشت. آنچه در ارتباط با کمون او را تحت تأثیر قرار می‌داد دقیقاً همان چیزی بود که در ارتباط با دولت شهر [یونانی] او را تحت تأثیر قرار می‌داد: کمون ارائه‌دهنده شکلی سیاسی برای آزادی انسان از سلطه طبقه بود. قسمت پایانی مقاله به بررسی رابطه میان نظریه مارکس درباره سیاست سوسیالیستی و نظریه دموکراسی مشارکتی (participatory) می‌پردازد.

نظر مارکس درباره اقتصاد و حکومت مدنی در عهد [یونان] باستان

مارکس در مورد اقتصاد از یونانی‌ان باستان چه آموخته است؟ من در این زمینه بحثی خواهم داشت مبنی بر این که [تکیه بر] نظریه خانواده آرمانی ارسطو دیدگاه خود مارکس را درباره اقتصاد دوران [یونان] باستان و مهم‌ترین میراث آن برای جهان مدرن، دچار ابهام می‌سازد. تمایزی که ارسطو میان زندگی اقتصادی و زندگی با فضیلت قائل می‌شود، با نوعی تمایز متداول و معمول در بین اشراف عهد باستان یعنی تمایز بین قلمروهای ضرورت و آزادی هم‌ارز است (۱۰). زندگی اقتصادی شامل فعالیت‌هایی بود که ضرورت برای ارضای نیازهای روزمره، آن‌ها را بی‌وقفه بر انسان تحمیل می‌کرد. زندگی در سیطره فشار ضرورت اقتصادی، که مشترک میان انسان به مثابه حیوان و سایر حیوانات بود، خفت‌بار محسوب می‌شد. حیاتی برآستی انسانی، مستلزم اوقات فراغت به عنوان شرطی لازم، اما نه کافی، برای زندگی شایسته و شرافتمندانه بود (۱۱).

خانوار آرمانی از مایملک و دارایی کافی برای آزاد کردن رئیس خانوار از ضرورت‌های گوناگون کاری برخوردار بود و به او فرصت می‌داد که فعالیت‌های یک اشراف‌زاده را دنبال کند. مالکیت سلطه خانوار را بر کار دیگران بویژه بردگان تأمین می‌کرد. حکومت بر بردگان به عنوان تنها راه آزاد بودن و مهار ضرورت توجیه می‌شد (۱۲). ارسطو معنای زندگی کردن تحت اجبار را، علاوه بر بردگان، به هر کس که متکی به فعالیت اقتصادی بود، تسری می‌داد. کار، فی‌نفسه، نقطه مقابل فراغت است، حال یا بر اثر اجبار طبیعت یا بر اساس عرف و عادت (۱۳). بردگان و آزادگان فقیر هر دو تحت سیطره ضرورت گریزناپذیر کار برای ادامه حیات خود هستند (۱۴). با آن که هسته مرکزی دموکراسی آتن را کشاورزان و پیشه‌وران تشکیل می‌دادند، ارسطو آنان را از زمره اشکال عالی‌تر زندگی و شهروندی مستثنی می‌کرد (۱۵).